رهبر معظم انقلاب اسلامی ضمن تشریح ریشه‌های تاریخی دشمنی آمریکا با ملت ایران، راهبرد امتیازدادن به شیطان بزرگ را مردود و بی‌ثمر دانستند

راهبرد قطعی ایران قوی



حضرت آیت‌الله سیّدمجتبی حسینی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب در پیامی به مناسبت سیزده آبان روز دانش‌آموز و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی، با تأکید بر این که تکلیف ملّت ایران با امریکای جنایت‌کار امسال بیش از هرزمان دیگری روشن‌تر و شفاف‌تر است، خلیج فارس و تنگهٔ هرمز را صحنهٔ بطلان افسانهٔ شکست‌ناپذیری امریکا دانستند و تأکید کردند: کسانی که هنوز اندک امیدی به تغییر رفتار و یا جابه‌جایی حزبی در نظام سلطه دارند و تصور می‌کنند با دادن امتیازمی‌توان امریکا را از دشمنی با ملّت ایران منصرف کرد، سخت در اشتباه‌اند.

متن پیام رهبر معظم انقلاب به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

امروز، روز ملّی مبارزه با استکبار جهانی و روزی است که مجموعه‌ای ازنقاط عطف صف‌آرایی جبههٔ حق در مقابل جبههٔ باطل، وجبههٔ مظلوم در مقابل جبههٔ ظالم را در خود جمع نموده است. شاید بتوان گفت سیزدهم آبان امسال، ملّت ایران تکلیف خود را با امریکای جنایتکار روشن‌تر و شفّاف‌تر از هر سال دیگر می‌داند، امّا مرور ریشه‌ها، دلایل، و نقاط عطف خصومت روزافزون امریکا و صف‌آرایی مستحکم ملّت ایران در برابر آن، چراغ راه آیندهٔ این مسیر است.

نقطهٔ آغازین ظلم امریکا علیه ملّت ایران، به بیش از هفت دههٔ قبل می‌رسد؛ آنگاه که کودتای بیست‌وهشتم مردادبرای استمرار چپاول منابع و سرمایه‌های ملّی خصوصاً نفت برپا کرد. دهه‌های بعدی تا پیروزی انقلاب اسلامی نیز دورانی بود که حکّام امریکا تلاش وافری برای غارت دارایی‌های ملّت ایران به‌عمل آوردند. در این مسیر با تأسیس ساواک و مسلّط ساختن فضای سنگین امنیّتی بر جامعه، دست حکومت جائر آن زمان را برای اقدام به سرکوب هر حرکت معترضانه‌ای بازتر کردند. در آستانهٔ پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی هم از انواع ترفندها برای حفظ حکومت دست‌نشانده خود استفاده نمودند. از رفتار خصمانهٔ آنان در دوران پس از پیروزی انقلاب عظیم ملّت ایران نیزمی‌توان فهرستی طویل از اقدامات ضدّ مردمی آنان را ارائه داد که شامل حمایت از گروه‌های تجزیه‌طلب و کودتاگران و منافقین کوردلی که علاوه بر نخبگان علمی، سیاسی و اجتماعی، انبوهی از مردم عادّی را با سنگدلی به شهادت می‌رساندند؛ پشتیبانی مستقیم و همه‌جانبه از حزب بعث در جنگ تحمیلی اوّل، کشتار غیرنظامیان هواپیمای مسافربری تحریم‌های گستردهٔ طولانی و سنگین اقتصادی، طرح ریزی و حمایت از آشوب‌ها و فتنه‌های متعدّد و حتّی پشتیبانی تسلیحاتی از آنها، ترور سردار سلیمانی قهرمان ملّی ایران و امّت اسلامی، دزدی اموال و دارایی‌های ملّت ایران در کشورهای مختلف؛ و سرانجام تهاجم مستقیم نظامی در جنگ‌های تحمیلی دوّم و سوّم و به شهادت رساندن جمع زیادی از نخبگان و دانشمندان و فرماندهان و خیل کثیری از مردم مظلوم ایران از نوزادان و نونهالان تا کهن سالان و در رأس همهٔ آنها رهبر عظیم القدر انقلاب اسلامی قدّس الله نفسه الزّکیّه می‌باشد. در تمام این مراحل، سردمداران مستکبر امریکا و اذناب آن همواره به دنبال تحمیل سلطهٔ خود و تسلیم ایران بوده‌اند و حتّی در آخرین نسخه‌های این زورگویی، تمامی آداب و ظواهر دروغین و فریبندهٔ بین‌المللی را کنار گذاشته و وقیحانه به دنبال تجزیهٔ کشور، زانو زدن ملّت، فروپاشی نظام، و نابودی تمدّن اصیل و کهن ایران هستند. و البته در هر مرحله‌ای با دیوار محکم واقعیّت میدانی و صخره‌های استوار ارادهٔ ملّت غیور ایران مواجه شده و نتیجهٔ محاسبات غلط و توهّمات استکباری‌شان را در سبد هزینه‌هایی سنگین بر دوش مردم امریکا و حکومت‌های دست‌نشاندهٔ دولت امریکا گذاشته‌اند. اکنون داستان دشمنی دیرینهٔ امریکا با ملّت مسلمان ایران، ومقاومت غیورانهٔ همهٔ ایرانیان در مقابل این دشمن به جایی رسیده که نه فقط سیزدهم آبان بلکه همهٔ روزها و ساعات، ایّام ایستادگی و مبارزه با شیطان بزرگ شده است. اینک صحنهٔ خلیج فارس خصوصاً تنگهٔ هرمز همچنان که بطلان افسانهٔ شکست‌ناپذیری امریکا را رقم زده است، ضعف و زبونی حکومت‌هایی که به نیرویی جزملّت خویش اتّکا می‌کنند، و بی‌وفایی و عجز قدرت‌های بزرگ در دفاع از حکومت‌های دست‌نشانده‌شان را نشان می‌دهد. اِعمال مدیریّت ایران برتنگهٔ هرمز و از بین بردن پایگاه‌های نظامی امریکا در کشورهای منطقه اگرچه عکس‌العملی به تجاوز و جنایت امریکا در جنگ تحمیلی سوّم بود، امّا در عین حال جهادی ابتدایی علیه استکبار در ابعادی منطقه‌ای نیزمحسوب شده که در صورت تکرار تعدّیات، ابعاد بسیار وسیع‌تری به خود خواهد گرفت. این نشانهٔ اقتدار، در کنار وحدت جبههٔ حق و حماسه‌سازی‌های هوشمندانه و مقتدرانهٔ جبههٔ مقاومت از فلسطین و لبنان تا عراق و یمن، طلیعه‌ای روشن و امیدآفرین از اعتلای پرچم جبههٔ حق و زمینه‌سازی برای نظم جدید جهانی است؛ چراکه هرگاه جبههٔ حق، توکّل و استقامت و فداکاری داشته باشد، جبههٔ باطل با هرقدرت و توان و هرکه و هرچه باشد، دربرابر آن تاب نخواهد آورد و عقب‌نشینی و هزیمت، فرجام قطعی آن است که اِنّ‌الباطلَ کانَ زَهوقا. بحمدالله ملّت ایران درس‌های بزرگی را از آموزه‌های اسلام ناب محمّدی صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و معارف انقلاب اسلامی و مکتب رهبران حکیم خود، خمینی کبیر و خامنه‌ای شهید اعلی‌الله مقامهما السّریف به خوبی فراگرفته و روزبه‌روز با تحقّق وعده‌های الهی، ایمانش به حقّانیّت این راه عمیق‌تر شده است. امروز در اثر رسوایی خودساختهٔ مستکبران، قدرت و سلطهٔ رو به زوال امریکا در هر دو بُعد قدرت سخت نظامی و قدرت نرم بین‌المللی دچار سقوطی برگشت‌ناپذیر شده و روند فروپاشی آن تسریع گردیده است. اگرهنوز کسانی هستند که اندک امیدی به تغییر رفتار یا جابه‌جایی‌های حزبی و جناحی در نظام سلطه دارند و یا تصوّر می‌کنند با امتیازدادن به امریکا می‌توانند او را از دشمنی با ملّت ایران منصرف کنند، سخت در اشتباه‌اند. این تصوّر باطل، ناسپاسی نسبت به فتوحات عظیمی است که ملّت مسلمان ایران در سایهٔ توکّل و استقامت و مجاهدت به دست آورده است. آرزوی شیطان بزرگ، تسلیم بی‌قید و شرط ملّت ایران است و کمترین گرایش تسلیم‌آمیز به دشمن سلطه‌گر، سرمایهٔ عظیمی را که به برکت خون شهدا و با فداکاری آحاد ملّت به دست آمده برباد خواهد داد و دشمن مستکبر را برای زیاده‌خواهی بیشتر و جنگ‌افروزی‌های بعدی جری‌تر خواهد کرد. تنها راه رسیدن به نقطهٔ بازدارندگی مطلق، استمرار راهبرد «ایران هرچه قوی‌تر» در مسیر پیشرفت همه‌جانبه بوده؛ ویکپارچگی، وحدت و انسجام اجتماعی، عنصر اصلی موفّقیّت در این مسیر می‌باشد که لازم است هر فرد گفتار و کردار فردی و اجتماعی ملّت و مسئولان حاکم باشد. در این زمینه همچنان که حمایت‌های ملّت از مسئولان، امری لازم است، استمرار و ارتقاء توجّه مسئولان به خدمت مضاعف و جهادی و صمیمیّت با مردم و تأمین معیشت و آسایش و رشد مادّی و معنوی و حفظ عزّت و استقلال آنان نیز دارای اهمیّت است. قشر پیشرو برای ساختن آیندهٔ روشن و شکوهمند ایران عزیز، جوانان، دانشجویان، و دانش‌آموزان مان هستند که می‌بایست به صورت مستمر در پی تسخیر و ویران سازی لانهٔ تاریک «یأس و ناامیدی و نشدن‌ها» و فتح خانهٔ روشن «امید و ما می‌توانیم» باشند. لازمهٔ این مأموریت، ورزیدگی فوق‌العاده و مجهّز شدن به انواع سلاح‌های علم و تقوا و مهارت و اخلاق و اراده و تلاش فوق‌العاده، و «هم‌عهدی» برای رسیدن به اهداف والا است. امید است به لطف الهی و دعای سَرورمان عجّل‌الله تعالی فرجه‌الشّریف، ملّت ایران پیروزی و سعادت و پیشرفت همه‌جانبه‌ای را هرچه زودتر تجربه نموده، و اسباب افول هرچه بیشتر و سریع‌تر سلطهٔ شیطان بزرگ فراهم شود. اِنّهم یَرونَهُ بعیداً و نَراهُ قریباً.

سیّدمجتبی حسینی خامنه‌ای

گروه سیاسی

تعدی به ایران باری دیگر سران کاخ سفید را به دردسرهای انتخاباتی انداخت

درس بزرگ ایران به واشنگتن

انتخابات میان‌دوره‌ای سوم نوامبر ۲۰۲۶ آمریکا، برای جمهوری اسلامی ایران فراتر از یک تحول معمول در صحنه سیاسی ایالات متحده است. شکست سنگین حزب جمهوری خواه و از دست رفتن اکثریت هر دو مجلس کنگره، در شرایطی رقم خورد که جنگ آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران به یکی از مهم‌ترین موضوعات مناقشه در جامعه و سیاست داخلی آمریکا تبدیل شده بود. اهمیت ماجرا زمانی دوچندان می‌شود که دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، وجی دی ونس، معاون او، برخلاف بسیاری از موارد مشابه در تاریخ سیاسی این کشور، نقش جنگ با ایران را در شکست انتخاباتی حزب خود به رسمیت شناختند. ونس حتی صریح‌تر از رئیس جمهور، جنگ را علت اصلی شکست جمهوری‌خواهان دانست و تأکید کرد که هرگونه بررسی صادقانه درباره نتیجه انتخابات باید از همین نقطه آغاز شود. این تحول را باید در امتداد یک سابقه تاریخی مهم بررسی کرد. جمهوری اسلامی ایران پیش از این نیز در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ سیاسی آمریکا، یعنی انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰، به متغیری تأثیرگذار در معادلات داخلی این کشور تبدیل شده بود. بحران تسخیر سفارت آمریکا در تهران و ناتوانی دولت جیمی کارتر در حل وفصل آن، به یکی از محورهای اصلی شکست انتخاباتی رئیس جمهور وقت آمریکا تبدیل شد. اکنون، ۴۶ سال پس از آن واقعه، جنگی که دولت ترامپ با مشارکت رژیم صهیونیستی علیه ایران آغاز کرد، بار دیگر آثار تقابل با جمهوری اسلامی را به قلب سیاست داخلی آمریکا بازگردانده است. البته این دو مقطع از نظر ماهیت و شرایط تاریخی یکسان نیستند؛ یکی در بستر انقلاب اسلامی و بحران سفارت آمریکا شکل گرفت و دیگری در متن یک تجاوز نظامی و مقاومت دفاعی ایران. اما وجه مشترک هر دو، آشکار شدن محدودیت قدرت آمریکا در مواجهه با اراده سیاسی جمهوری اسلامی و بازگشت هزینه‌های این تقابل به ساختار قدرت در واشنگتن است. این شباهت تاریخی، نکته‌ای فراتر از یک مقایسه جذاب سیاسی دارد: آمریکا در فاصله چند دهه، دو بار هزینه تقابل با ایران را در معادلات انتخاباتی خود تجربه کرده است.

از کارتر تا ترامپ؛ دو مقطع اثرگذاری ایران بر سیاست داخلی آمریکا

برای درک اهمیت تحولات امروز باید به آبان ۱۳۵۸ بازگشت؛ زمانی که دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کردند. این واقعه در بستر تحولات پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عملکرد تاریخی آمریکا در حمایت از حکومت پهلوی و پذیرش محمدرضا پهلوی در خاک این کشور رخ داد. نگرانی از تکرار مداخله آمریکا در امور داخلی ایران، خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تجربه سال‌ها حمایت واشنگتن از حکومت پیشین، فضای سیاسی آن روز را شکل می‌داد.

بحران سفارت آمریکا به سرعت به یکی از مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی دولت جیمی کارتر تبدیل شد. گروگان‌گیری ۵۲ آمریکایی به مدت ۴۴۴ روز، فشار سیاسی و رسانه‌ای گسترده‌ای بر کاخ سفید وارد کرد. کارتر که قصد داشت برای دومین دوره در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ شرکت کند، عملاً بخش مهمی از توان سیاسی خود را صرف حل این بحران کرده بود. ناکامی در آزادسازی گروگان‌ها، شکست عملیات نظامی طبس و ناتوانی دولت آمریکا در ارائه راه‌حلی قاطع، تصویر رئیس جمهوری گرفتار و فاقد ابتکار عمل را در افکار عمومی آمریکا تقویت کرد.

اهمیت بحران ایران در انتخابات آن سال به اندازه‌ای بود که هامیلتون جردن، مدیر ارشد کارزار انتخاباتی کارتر، بعدها سه عامل اصلی شکست رئیس جمهور وقت را ضعف اقتصادی، تورم و نرخ بهره بالا، بحران طولانی گروگان‌گیری در ایران و اختلافات درون حزب دموکرات معرفی کرد. رونالد ریگان نیز در جریان رقابت انتخاباتی، بارها دولت کارتر را به دلیل ناتوانی در حل مسئله گروگان‌ها مورد حمله قرار داد. در نهایت، کارتر انتخابات را با فاصله‌ای سنگین به ریگان واگذار کرد و گروگان‌های آمریکایی تنها دقایقی پس از مراسم تحلیف رئیس جمهور جدید، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ آزاد شدند.

البته نسبت دادن تمام شکست کارتر به ایران، از نظر تاریخی دقیق نیست؛ بحران اقتصادی، رقابت درون حزبی با تد کندی و عملکرد انتخاباتی ریگان نیز سهم مهمی داشتند. همچنین هیچ سند قطعی و پذیرفته‌شده‌ای برای اثبات نظریه مشهور «غافلگیری اکتبر» و توافق پنهانی کارزار ریگان با ایران به منظور تأخیر در آزادی گروگان‌ها به دست نیامد. اما در اصل اثرگذاری بحران ایران بر شکست انتخاباتی کارتر تردیدی وجود ندارد. ایران به موضوعی تبدیل شده بود که نامزد پیروز انتخابات آمریکا می‌توانست از آن برای زیر سؤال بردن صلاحیت و اقتدار رئیس جمهور مستقر استفاده کند.

اکنون در نوامبر ۲۰۲۶، اتفاقی با ماهیتی متفاوت اما از نظر پیامد سیاسی قابل مقایسه رخ داده است. این بار موضوع نه اشغال سفارت، بلکه مقاومت جمهوری اسلامی در برابر تهاجم نظامی مستقیم آمریکا و رژیم صهیونیستی است. در سال ۱۹۸۰، واشنگتن از ناتوانی در حل بحران ایران ضربه سیاسی خورد؛ در سال ۲۰۲۶، از هزینه‌های جنگی که خود آغاز کرده است. در هر دو مقطع، مسئله ایران از چارچوب سیاست خارجی آمریکا عبور کرده و به موضوعی تأثیرگذار در رقابت‌های انتخاباتی این کشور تبدیل شده است.

اعتراف کم‌سابقه در واشنگتن؛ جنگ ایران، عامل شکست جمهوری‌خواهان

انتخابات سوم نوامبر ۲۰۲۶ با شکست سنگین جمهوری‌خواهان به پایان رسید. دموکرات‌ها موفق شدند کنترل مجلس نمایندگان را به دست بگیرند و بدین ترتیب، دو سال پایانی ریاست جمهوری ترامپ را با ساختاری کاملاً متفاوت در کنگره روبه‌رو کنند. گستردگی شکست به ویژه از آن جهت اهمیت دارد که جمهوری‌خواهان در انتخابات پیشین، با تکیه بر ائتلاف سیاسی ترامپ و شعار اول آمریکا، توانسته بودند قدرت اجرایی را در اختیار بگیرند و موقعیت مناسبی در کنگره نیز به دست آورند.

از کارتر تا ترامپ؛ دو مقطع اثرگذاری ایران بر سیاست داخلی آمریکا

برای درک اهمیت تحولات امروز باید به آبان ۱۳۵۸ بازگشت؛ زمانی که دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا در تهران را تسخیر کردند. این واقعه در بستر تحولات پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عملکرد تاریخی آمریکا در حمایت از حکومت پهلوی و پذیرش محمدرضا پهلوی در خاک این کشور رخ داد. نگرانی از تکرار مداخله آمریکا در امور داخلی ایران، خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تجربه سال‌ها حمایت واشنگتن از حکومت پیشین، فضای سیاسی آن روز را شکل می‌داد.

بحران سفارت آمریکا به سرعت به یکی از مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی دولت جیمی کارتر تبدیل شد. گروگان‌گیری ۵۲ آمریکایی به مدت ۴۴۴ روز، فشار سیاسی و رسانه‌ای گسترده‌ای بر کاخ سفید وارد کرد. کارتر که قصد داشت برای دومین دوره در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ شرکت کند، عملاً بخش مهمی از توان سیاسی خود را صرف حل این بحران کرده بود. ناکامی در آزادسازی گروگان‌ها، شکست عملیات نظامی طبس و ناتوانی دولت آمریکا در ارائه راه‌حلی قاطع، تصویر رئیس جمهوری گرفتار و فاقد ابتکار عمل را در افکار عمومی آمریکا تقویت کرد.

اهمیت بحران ایران در انتخابات آن سال به اندازه‌ای بود که هامیلتون جردن، مدیر ارشد کارزار انتخاباتی کارتر، بعدها سه عامل اصلی شکست رئیس جمهور وقت را ضعف اقتصادی، تورم و نرخ بهره بالا، بحران طولانی گروگان‌گیری در ایران و اختلافات درون حزب دموکرات معرفی کرد. رونالد ریگان نیز در جریان رقابت انتخاباتی، بارها دولت کارتر را به دلیل ناتوانی در حل مسئله گروگان‌ها مورد حمله قرار داد. در نهایت، کارتر انتخابات را با فاصله‌ای سنگین به ریگان واگذار کرد و گروگان‌های آمریکایی تنها دقایقی پس از مراسم تحلیف رئیس جمهور جدید، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ آزاد شدند.

البته نسبت دادن تمام شکست کارتر به ایران، از نظر تاریخی دقیق نیست؛ بحران اقتصادی، رقابت درون حزبی با تد کندی و عملکرد انتخاباتی ریگان نیز سهم مهمی داشتند. همچنین هیچ سند قطعی و پذیرفته‌شده‌ای برای اثبات نظریه مشهور «غافلگیری اکتبر» و توافق پنهانی کارزار ریگان با ایران به منظور تأخیر در آزادی گروگان‌ها به دست نیامد. اما در اصل اثرگذاری بحران ایران بر شکست انتخاباتی کارتر تردیدی وجود ندارد. ایران به موضوعی تبدیل شده بود که نامزد پیروز انتخابات آمریکا می‌توانست از آن برای زیر سؤال بردن صلاحیت و اقتدار رئیس جمهور مستقر استفاده کند.

اکنون در نوامبر ۲۰۲۶، اتفاقی با ماهیتی متفاوت اما از نظر پیامد سیاسی قابل مقایسه رخ داده است. این بار موضوع نه اشغال سفارت، بلکه مقاومت جمهوری اسلامی در برابر تهاجم نظامی مستقیم آمریکا و رژیم صهیونیستی است. در سال ۱۹۸۰، واشنگتن از ناتوانی در حل بحران ایران ضربه سیاسی خورد؛ در سال ۲۰۲۶، از هزینه‌های جنگی که خود آغاز کرده است. در هر دو مقطع، مسئله ایران از چارچوب سیاست خارجی آمریکا عبور کرده و به موضوعی تأثیرگذار در رقابت‌های انتخاباتی این کشور تبدیل شده است.

اعتراف کم‌سابقه در واشنگتن؛ جنگ ایران، عامل شکست جمهوری‌خواهان

انتخابات سوم نوامبر ۲۰۲۶ با شکست سنگین جمهوری‌خواهان به پایان رسید. دموکرات‌ها موفق شدند کنترل مجلس نمایندگان و سنا را به دست بگیرند و بدین ترتیب، دو سال پایانی ریاست جمهوری ترامپ را با ساختاری کاملاً متفاوت در کنگره روبه‌رو کنند. گستردگی شکست به ویژه از آن جهت اهمیت دارد که جمهوری‌خواهان در انتخابات پیشین، با تکیه بر ائتلاف سیاسی ترامپ و شعار اول آمریکا، توانسته بودند قدرت اجرایی را در اختیار بگیرند و موقعیت مناسبی در کنگره نیز به دست آورند.

اما جنگ با ایران به یکی از نقاط آسیب‌پذیر این ائتلاف تبدیل شد. شماری از رأی دهندگانی که در سال ۲۰۲۴ به ترامپ رأی داده بودند، در انتخابات اخیر به نامزدهای دموکرات روی آوردند. موضوع فقط مخالفت با یک عملیات نظامی نبود؛ بخشی از پایگاه اجتماعی جمهوری‌خواهان احساس می‌کرد دولتی که با وعده پایان دادن به جنگ‌های پرهزینه خارجی و تمرکز بر مشکلات اقتصادی مردم روی کار آمده، اکنون کشور را وارد منازعه‌ای کرده که هزینه آن مستقیماً به زندگی روزمره شهروندان آمریکایی منتقل شده است.

جی دی ونس در واکنش به نتایج انتخابات، بدون پنهان کردن مسئولیت دولت ترامپ، نوشت: «دلیل شکست ما جنگ است.» او از نظرسنجی‌هایی سخن گفت که نشان می‌داد بخشی از رأی دهندگان ترامپ خواهان پایان جنگ، تمرکز بیشتر دولت بر هزینه‌های زندگی و تورم، بازگشت به اولویت دادن به منافع آمریکا و تغییر مناسبات واشنگتن با رژیم صهیونیستی هستند. ونس حتی این پرسش را مطرح کرد که آیا ازدست دادن کنترل سنا برای شش سال آینده، بهایی قابل قبول برای ادامه جنگ بوده است یا نه.

ترامپ نیز در واکنش به نتایج انتخابات، نقش جنگ با ایران را در شکست حزب خود پذیرفت. او در گفت‌وگو با رسانه‌های آمریکایی گفت ایران بخشی از علت شکست بوده است، هرچند همچنان از تصمیم خود برای آغاز جنگ دفاع کرد و مدعی شد در صورت بازگشت به گذشته همان تصمیم را تکرار می‌کرد.

این اظهارات از نظر سیاسی اهمیت زیادی دارند. در واقع، دیگر صرفاً با ادعای رسانه‌های مخالف ترامپ یا مواضع دموکرات‌ها مواجه نیستیم؛ رئیس جمهور و معاون رئیس جمهور آمریکا خود از تأثیر جنگ ایران بر نتیجه انتخابات سخن می‌گویند. این اعتراف نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی توانسته است هزینه‌های تقابل نظامی را از میدان نبرد به عرصه سیاست داخلی آمریکا منتقل کند.

البته جنگ تنها علت شکست جمهوری‌خواهان نبود. تورم، هزینه‌های زندگی، نارضایتی اقتصادی و انتقادات مربوط به عملکرد دولت نیز در نتیجه انتخابات مؤثر بودند. اما اهمیت راهبردی مسئله ایران در این است که جنگ، خود به عاملی برای تشدید همین نارضایتی‌ها تبدیل شد. افزایش هزینه انرژی و سوخت، نگرانی از تداوم درگیری و نامشخص بودن افق پایان جنگ، همگی به زیان دولت ترامپ عمل کردند. به این ترتیب، تصمیمی که قرار بود اقتدار آمریکا را به نمایش بگذارد، در عمل به یکی از نقاط ضعف سیاسی آن تبدیل شد.

تنگه هرمز؛ میدان بازدارندگی فراتر از مرزهای جغرافیایی

آنچه در این میان نباید از نظر دور بماند، نقش راهبرد دفاعی جمهوری اسلامی ایران در تغییر محاسبات واشنگتن است. حمله نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی در ۹ اسفند ۱۴۰۴، برمبنای این تصور انجام شد که برتری تسلیحاتی و فناوری نظامی مهاجمان، امکان تحمیل سریع اراده آنان به ایران را فراهم خواهد کرد. طراحان جنگ تصور می‌کردند فشار نظامی گسترده، آسیب زدن به ظرفیت‌های دفاعی و ایجاد هزینه اقتصادی و اجتماعی، جمهوری اسلامی را در موقعیت عقب‌نشینی قرار می‌دهد.

اما ایران به جای آنکه مطابق خواسته مهاجمان در چارچوب یک دفاع منفعلانه باقی بماند، از ظرفیت‌های مختلف خود برای ایجاد هزینه متقابل استفاده کرد. تداوم مقاومت نظامی، حفظ اراده سیاسی، پاسخ به تجاوز و استفاده از موقعیت ژئوپلیتیکی کشور، بخشی از این راهبرد بود. در این میان، تنگه هرمز به یکی از مهم‌ترین اهرم‌های راهبردی ایران تبدیل شد.

اهمیت تنگه هرمز را نمی‌توان به یک گذرگاه دریایی محدود کرد. این آبراه یکی از اصلی‌ترین مسیرهای انتقال انرژی در جهان است و هرگونه اختلال در امنیت و تردد آن، پیامدهایی فراتر از خلیج فارس ایجاد می‌کند. بازار نفت، هزینه حمل‌ونقل دریایی، قیمت سوخت، زنجیره تأمین کالا و انتظارات تورمی در اقتصادهای بزرگ جهان، همگی از تحولات این منطقه تأثیر می‌پذیرند. ایران با اعمال کنترل و مدیریت برتنگه هرمز پس از آغاز تجاوز، عملاً به طرف مقابل نشان داد که جنگ با جمهوری اسلامی را نمی‌توان به تبادل آتش میان تجهیزات نظامی محدود کرد. کشوری که در جغرافیای یکی از مهم‌ترین شریان‌های اقتصادی جهان قرار گرفته، در صورت تهدید موجودیت و امنیت خود، ظرفیت‌هایی در اختیار دارد که می‌تواند محاسبات اقتصادی و سیاسی دشمن را نیز دگرگون کند. نکته مهم آن است که این اقدام را باید در چارچوب دفاع ملی و پاسخ به تجاوز ارزیابی کرد، نه اقدامی بی‌ارتباط با زمینه آغاز جنگ. مسئولیت نخست ایجاد ناامنی و برهم خوردن این پرسش را مطرح می‌کند که چرا باید هزینه یک جنگ طولانی را بپردازد که اهداف و اولویت‌های آن با منافع مستقیم شهروندان آمریکایی همخوانی ندارد. این شکاف، برای جریان‌های طرفدار ادامه جنگ یک محدودیت سیاسی جدی ایجاد می‌کند.

با این همه، نباید تصور کرد که شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان به حذف فوری نیروهای جنگ‌طلب منجر خواهد شد. ساختار امنیتی و نظامی آمریکا، لابی‌های حامی رژیم صهیونیستی و شبکه‌های اثرگذار در سیاست خارجی این کشور، با یک انتخابات از میان نمی‌روند. حتی ممکن است بخشی از این جریان‌ها برای جبران شکست سیاسی، به دنبال نمایش قدرت نظامی تازه‌ای باشند. بنابراین، کاهش قدرت مانور ترامپ در کنگره را نباید با پایان تهدید نظامی علیه ایران یکسان دانست.

شکست دوباره در جنگ؛ آیا ترامپ از قدرت کنار گذاشته می‌شود؟

یکی از مهم‌ترین پیامدهای سیاسی شکست اخیر، افزایش هزینه هرگونه تصمیم نظامی تازه علیه ایران برای شخص ترامپ است. رئیس جمهور آمریکا اکنون با وضعیتی روبه‌روست که در آن ادامه جنگ، هزینه اقتصادی و انتخاباتی دارد و عقب‌نشینی بدون دستاورد نیز می‌تواند اعتبار سیاسی او را بیش از پیش تضعیف کند.



شرایط عادی منطقه متوجه طرفی است که تجاوز نظامی را آغاز کرده است. نمی‌توان از ایران انتظار داشت در شرایط حمله مستقیم، تمام ظرفیت‌های راهبردی خود را کنار بگذارد و هزینه تجاوز را بدون پاسخ بپذیرد. افزایش هزینه‌های انرژی در آمریکا و تبدیل شدن قیمت سوخت به یکی از موضوعات رقابت انتخاباتی، نشان داد که آثار تصمیم نظامی کاخ سفید به سرعت به زندگی مردم این کشور منتقل شده است. به همین دلیل، هنگامی که ونس جنگ را دلیل شکست حزب خود معرفی می‌کند، درواقع به یکی از نتایج راهبرد ایران نیز اشاره دارد؛ هزینه تجاوز را نمی‌توان صرفاً به کشور مورد تهاجم تحمیل کرد. این تجربه، معنای بازدارندگی را نیز روشن‌تر می‌کند. بازدارندگی فقط به معنای جلوگیری از آغاز جنگ نیست؛ گاهی دشمن با وجود برخورداری از برتری نظامی وارد جنگ می‌شود، اما با مقاومت طرف مقابل درمی‌یابد که دستیابی به اهداف مورد نظرش، مستلزم پرداخت هزینه‌هایی فراتر از ظرفیت تحمل سیاسی و اقتصادی اوست. در چنین شرایطی، برتری نظامی الزاماً به برتری راهبردی منتهی نمی‌شود. آنچه سرنوشت منازعه را تعیین می‌کند، نسبت میان اهداف، هزینه‌ها و توان استمرار مقاومت است.

ازاین منظر، جنگ اخیر نشان داد که جمهوری اسلامی ایران در محاسبات دفاعی خود باید همواره ظرفیت‌های نظامی، جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی را به صورت یک منظومه واحد در نظر بگیرد. تنگه هرمز تنها یک نمونه از این ظرفیت‌هاست و اهمیت آن در این جنگ از آن جهت برجسته شد که آثار آن مستقیماً در سیاست داخلی آمریکا نمایان شد.

کاخ سفید پس از شکست؛ محدودیت‌های تازه برای شبکه جنگ‌طلب

شکست انتخاباتی جمهوری‌خواهان، موازنه سیاسی در واشنگتن را نیز تغییر داده است. از ژانویه ۲۰۲۷، دموکرات‌ها کنترل هر دو مجلس کنگره را در اختیار خواهند داشت. این وضعیت به معنای پایان اختیارات ترامپ در سیاست خارجی نیست، اما قطعاً آزادی عمل دولت او را محدودتر می‌کند.

کنگره در آمریکا از ابزارهای مهمی برای نظارت بر عملکرد دولت برخوردار است. برگزاری جلسات تحقیق و تفحص، احضار مقام‌های دولتی، بررسی اسناد و تصمیمات اجرایی، اعمال محدودیت‌های بودجه‌ای و دشوارکردن تصویب طرح‌های مورد نظر رئیس جمهور، ازجمله ظرفیت‌هایی است که دموکرات‌ها اکنون می‌توانند از آنها استفاده کنند. همچنین کنترل سنا به آنان امکان می‌دهد در روند بررسی و تأیید بسیاری از انتصاب‌های دولت نقش تعیین‌کننده‌تری داشته باشند.

جنگ ایران نیز به طور طبیعی یکی از مهم‌ترین موضوعات این نظارت خواهد بود. نمایندگان دموکرات می‌توانند دولت را درباره اهداف واقعی جنگ، برآورد هزینه‌های نظامی، میزان خسارات واردشده به نیروهای آمریکایی، مصرف مهمات، آثار اقتصادی عملیات و نحوه تصمیم‌گیری رئیس جمهور مورد پرسش قرار دهند. همچنین ممکن است مشروعیت حقوقی و ضرورت ادامه عملیات نظامی بدون مجوز مشخص کنگره به یکی از محورهای تقابل تبدیل شود.

این وضعیت برای شبکه جنگ‌طلب و متمایل به رژیم صهیونیستی درون کاخ سفید به معنای محدودشدن گزینه‌های در دسترس است. اگر ترامپ تصمیم بگیرد بار دیگر جنگ گسترده‌ای علیه ایران آغاز کند و این اقدام نیز به شکست اهداف اعلامی واشنگتن منجر شود، پیامدها می‌تواند بسیار فراتر از یک بحران معمول در روابط خارجی باشد. در آن صورت، او با پرسش‌هایی جدی‌تر از سوی کنگره، رسانه‌ها، رأی‌دهندگان و حتی اعضای حزب خود مواجه خواهد شد. دوشکست متوالی در راهبرد جنگی، آن هم پس از اعتراف صریح معاون رئیس جمهور به هزینه انتخاباتی جنگ نخست، می‌تواند شکاف درون جمهوری‌خواهان را به بحرانی جدی تبدیل کند.

برای ترامپ، این وضعیت فقط به معنای کاهش محبوبیت نیست. در صورت گسترش اختلافات درون حزب، ممکن است بخشی از متحدان سیاسی او به این نتیجه برسند که ادامه حمایت از رئیس جمهور، آینده جمهوری‌خواهان و موقعیت خود آنان را با خطر روبه‌رو می‌کند. چنین وضعی می‌تواند به تضعیف کابینه، افزایش فشار برای تغییر سیاست جنگی و حتی طرح جدی‌تر مسئله استیضاح بینجامد.

البته باید میان تضعیف سیاسی، استیضاح و برکناری رسمی تفاوت قائل شد. مطابق قانون اساسی آمریکا، مجلس نمایندگان می‌تواند با رأی اکثریت ساده رئیس جمهور را استیضاح کند، اما برای محکومیت و برکناری او در سنا، رأی موافق دو سوم سناتورهای حاضر لازم است. بنابراین، پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات میان دوره‌ای به تنهایی به معنای فراهم شدن شرایط حقوقی برکناری ترامپ نیست.

بااین حال، اگر جنگی تازه با ایران به شکست راهبردی دیگری منجر شود و هم‌زمان شواهدی از تخلف قانونی، سوء استفاده از اختیارات یا پنهان‌کاری در تصمیمات جنگی آشکار شود، امکان شکل‌گیری روندی سیاسی و حقوقی علیه او افزایش خواهد یافت. مهم‌تر از آن، حتی بدون برکناری رسمی، ممکن است ترامپ در دو سال پایانی دوره خود با وضعیتی شبیه یک رئیس جمهور به شدت تضعیف شده روبه‌رو شود؛ رئیس جمهوری که نه در کنگره از حمایت کافی برخوردار است، نه در حزب خود اجماع پیشین را دارد و نه می‌تواند با اطمینان از حمایت افکار عمومی برای یک ماجراجویی نظامی دیگر سخن بگوید.

در این میان، احتمال دارد ترامپ برای بازسازی تصویر اقتدار خود به اقدام نظامی تازه‌ای روی بیاورد. تجربه سیاست آمریکا نشان داده است که شکست در داخل الزاماً همیشه به احتیاط در خارج منتهی نمی‌شود. برخی رؤسای جمهور ممکن است در شرایط ض